

دل‌کنده

[نمایشنامه]

سام شپارد

اشکان حطیبی



انساراب نیلا

پرده‌ی یگم

همه‌ی توصحات صحنه از دند نارنگران و رو نه تماشاگران است صحنه‌ای ساده — دورتادور سناه — با حس حالی بودن، سنها با اثاثه‌ای فرسوده تحب نکه‌بره‌ای در میانه‌ی چپ صحنه موازی خط افق، نه اس تحت رو نه چپ صحنه اس تحب نکه‌بره‌ی دیگری هم عمود نه دند تماشاگران در میانه‌ی راست صحنه، ناح اس تحب رو نه انهای صحنه اس میان دو تحب، جلو و در وسط صحنه، میر شیشه‌ای گردی با دو صدلی فلزی سیاه صدلی‌ها دو طرف میر — چپ و راست — رونه روی هم‌اند صحنه نه‌گونه‌ای است که حلوی آن حس فضای باز ابوانی را می‌دهد با دو تحب که در عمق فضای داخل را می‌سازد کُل چندمان صحنه با درحان بلند تحب فاب گرفته شده در مسهاله حلوی چپ صحنه، فضای دندانی صحنه‌مانندی — که نه سناهی صحنه پیوند می‌خورد — همچون عرشه‌ی نک کشی نش روی نماشاگران خودمانی می‌کند انهای صحنه بر با یک شب برم همچون تپه‌ای در فضای سناه دیگری گم می‌شود بلندی متنهاله راست و چپ عمق صحنه نه‌فدري‌ست که نارنگران می‌نواند با نک پرش از دند نماشاگران ناپدید شوند و در نک حور تور خارج‌ازدند نُسند، یا برعکس، ناگهان بر صحنه ظاهر شوند نور که می‌رود صدای گوش‌حراش ری، میل، سنده می‌شود که اسم کسی را فریاد می‌کشد

پشت سر، دکمه‌هایش را نصه‌نمه می‌ندد رو به
نماشگران بر صدلی می‌ششد پاهانش را نعل می‌کند
و نه افق حیره می‌شود، انگار در دوردست چبری
را نظاره می‌کند مکث سپس از سرون راست صحه
صدای راسکو می‌آند که نا صدای کودکانه‌ای نا
سگش حرف می‌رند صدای سگ را نمی‌شویم
سلی فقط گوش می‌دهد و همچنان نه افق نگاه
می‌کند

صدای راسکو [سرون راست صحه، نه سگ] بریم راه بریم؟ نظرت چیه؟ دوس
داری یه کم تاتی تاتی کسی؟ حیش و پی‌پی؟ آره؟ بریم؟ آها —
پس دوس داری عشق کردیا! حوشحالی پس ندو بریم! حیش
و پی‌پی! پزیر کیم! حرکیه؟ آره؟ ذوق مرگی! پس ندو بریم
— حاضری؟ آره — آح حونا! آح حونا! آح حونا —

صدای راسکو از سرون راست صحه نه تدریح محو
می‌شود مکث سلی در همان وضعیت نشسه و نه
رونه رو حیره شده همان‌طور که رو نه نماشاگران
دارد، آرام نا هم‌صحی نامری حرف می‌رند

سلی ناید بهم می‌گفتی این‌حوری می‌شه، ناید قلبش یه ندا می‌دادی
هرچند، تو خودتم نمی‌دوستی تو هم عین من بودی دیگه، نه؟
حُب واقعاً حفت مون بچه بودیم چند سال مون بود مگه —
ده یارده سال؟ یادم بیس چه می‌دوستیم قراره چی نشه [مکث]
نار حای شکرش ناقیه که هستی هرچند، یه قسمتی ارت
حوشحالم — [ادامه می‌دهد] ناید نصه‌شنا نیای سروقتم
این‌حوری نمی‌شه — ناید یه کم بحوانم می‌فهمی؟ ناید یه کم
آرامش داشته ناشم وگرنه نمی‌تونم —

لوسی، حواهر بزرگ‌تر سلی، از سمب حپ صحه
وارد می‌شود دامی نا سر رانو، کفش‌هایی تح و
ژاکت پشمی تره‌ی حلی ساده‌ی شُل‌وولی نه س
دارد، و سسی فلری‌ای حاوی چند سرنگ، چند

بور نه سرعت می‌آند دو نفر بر صحه ظاهر می‌شود
راسکو، مردی شصت و چهار پچ ساله، نه سرعت در
نحت سمب راست رو نه تماشاگران می‌ششد،
هم‌زمان در تح پچ، رنی، سلی، سی‌ویکی‌دوساله
چرخ‌ریان خود را مانس مومانی محکم در ملافه
می‌پنجد و پیشش را نه نماشاگران می‌کند مکث
راسکو نه سرعت از تح نلد می‌شود و رو نه
نحت سلی می‌انسد شرت پآچه‌دار سررنگی نا
حوراب‌های سفید نه پا و بی‌شرب ساده‌ی سفیدی
نه تن دارد

راسکو [هاح وواح] سلی؟

راسکو اندکی نه سمب نحت سلی می‌رود نعد
می‌انسد

سلی [پشت نه تماشاگران] من حوانم

راسکو تو بودی حیح ردی؟

سلی نه

راسکو فکر کردم صدای حیح شیدم

سلی برو سگتو بگردون

راسکو می‌چرخد و نه سمت راست صحه راه می‌افتد
— می‌استند — گنج نه طرف سلی برمی‌گردد

راسکو از حواب که پریدم سر درمی‌آوردم پخره‌ها کدوم‌وزن نه حیالم
هنور تو مُتلی حایی هستیم —

سلی [ندون اس‌که نجرحد] حواب دیدی حیره

راسکو دوباره برمی‌گردد و از راست صحه خارج
می‌شود نلافاصله سلی نه سمب نماشاگران می‌نلد
و روی تح می‌ششد رد مار پچ برحسه‌ی بحه‌ی
صورتی روشی از اسحوان ترفوه نا نافتش بوی
چشم می‌رند نگاهی نه دور و تر می‌کند، و نه راست
صحه نلد می‌شود یک لباسِ نحی توسی برمی‌دارد،
می‌پوشد، و در حالِ رفس نه سمت صدلی حپ